

١٦٦٧٣

مجله	دانشکده ازیات
تاریخ نشر	پائیز ۱۳۷۱
شماره	سال ۲۵
شماره مسلسل	
محل نشر	مشهد
زبان	فارسی
نویسنده	عباس ماصیار
تعداد صفحات	۶۷۹ - ۷۰۰
موضوع	ذوالقرنین و اسکندر یا اسکندر ذوالقرنین
سرفصلها	
کینیت	
ملاحظات	

## ذوالقرنین و اسکندر یا اسکندر ذوالقرنین

ذوالقرنین کیست؟ و اسکندر چه شخصیتی دارد؟ آیا میان آن دو تناسبی وجود دارد یا نه؟

بررسی این قصه را به ترتیب زیر دنبال می‌کنیم:

- ۱- ذوالقرنین در قرآن کریم و تفاسیر.
- ۲- اسکندر در تاریخ.
- ۳- اسکندر و ذوالقرنین در برخی آثار متقدمان و متأخران.
- ۴- رابطه میان ذوالقرنین و اسکندر.

### ۱- ذوالقرنین در قرآن کریم و تفاسیر

قصه ذوالقرنین در قرآن کریم در سوره مبارکه کهف آمده است. آنچه از نص صریح آیات استنباط می‌شود این است: او در قرآن به کرامت «قُلْنَا يَا ذَالْقُرْنَيْنِ» مکرم گشته و همان گونه که رسم قرآن مجید است، از نام و نسب و تاریخ ولادت و زندگی او سخنی در قرآن کریم مطرح نیست؛ اما این مقدار معلوم است که او متدین و موحد و خداپرست بوده است و خدای تعالی دانشهای گونه‌گون به او عطا فرموده و دست او را در باب کافران و پادافراه آفاق و دریاب

مؤمنان و پادشاهان ایشان باز گذاشته بود. همچنین از مطاوی آیات قرآنی برمی آید که برای او سه سفر چشمگیر پیش آمده است: او به مغرب رفته و جایگاه غروب خورشید را دیده، به مشرق رفته و جایگاه برآمدن خورشید را مشاهده کرده است و به محلی دیگر رفته و در میان دو کوه، بنا به درخواست جماعتی و برای پیشگیری از حمله و هجوم جماعتی دیگر (بأجوج و مأجوج)، سدی ساخته و آن را رحمت ربّ اعلام داشته است.

آنچه مسأله را مشکل ساخته است اظهار نظرهای ناهماهنگ برخی از مفسران و روایات مختلفی است که از این و آن در تفسیر این آیات ارائه شده است و سخنان شگفت‌انگیزی است که گاه بشدت محال می‌نماید، اما مطرح شده است. توجیهات باور نکردنی که در باب ذوالقرنین نقل شده است نه تنها گاهی از معضل باز نکرده است بلکه آن را دست‌نیافتنی‌تر ساخته و از دسترس تفکر و تعقل بدر برده است.

بنا به روایت تفاسیر ذوالقرنین گاهی فرشته است و از موجودات آسمانی که خدای تعالی او را بر زمین نازل کرده و هر گونه سبب و وسیله‌ای در اختیارش نهاده است. جارالله زمخشری (م. ۵۳۸ هـ.ق) در تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل<sup>۲</sup>، فضل‌بن حسن طبرسی (م. ۵۴۸ هـ.ق) در تفسیر مجمع البیان<sup>۳</sup>، امام فخر رازی (م. ۶۰۶ هـ.ق) در تفسیر کبیر<sup>۴</sup> و علامه طباطبایی در المیزان فی تفسیر القرآن<sup>۵</sup> - آن‌جا که اختلافات در باب اسکندر را می‌شمارد - به این مطلب اشاره کرده‌اند و گاه راویان حدیث را نیز معرفی کرده‌اند.

و زمانی مقام پیغامبری دارد، میبیدی در تفسیر کشف الاسرار از قول جماعتی او را پیامبر خوانده و از روایت راویانی دیگر او را مردی پسامان یاد کرده است و از قول جماعتی دیگر گفته است که: «پیامبر بود اما نه مرسل و این قول به صحت و صواب نزدیک است»<sup>۶</sup>.

و مواقعی بندهٔ صالحی است که خدای تعالی او را علم و حکمت داده است و به لباس هیبت ملتیس داشته و این یکی از روایاتی است که زمخشری و امام فخر رازی و ابوالفتوح رازی (از مفسران سدهٔ ششم هجری) نقل کرده‌اند<sup>۷</sup> و طبرسی نیز در مجمع البیان متعرض این نکته شده و او را بنده‌ای صالح و دوستدار خدا، که خدایش نیز دوست می‌داشته است، نامیده و افزوده که او قوم خود را به پارسایی و تقوا دعوت می‌کرده است<sup>۸</sup>. و غالباً ملکی عادل است که با اسکندر مقدونی مطابقت دارد و اغلب منابع اسلامی تقریباً در این نظریه متفق القول اند. مفسران نام او را اسکندر و نام پدرش را به اختلاف قیلقوس یا فیلفوس یا فیلیوس و حتی بصورت محرف فلیسون<sup>۹</sup> نیز گفته‌اند<sup>۱۰</sup>. و او را از اولاد عیص بن اسحاق بن ابراهیم دانسته‌اند<sup>۱۱</sup>. و گفته‌اند او پس از مرگ پدر بر تخت نشست و پادشاهان روم را، که جماعتی متفرق بودند، جمع کرد و سرکشان را مقهور و مغلوب ساخت و سپس به فتح سرزمینهای مختلف پرداخت و تا منتهای بحر اخضر پیش رفت. آن گاه به مصر بازگشت و اسکندریه را ساخت و نام خود بر آن نهاد؛ سپس به شام درآمد و وارد بیت المقدس شد و در مذبح آن جا قربانی کرد و به سوی ارمینیه شتافت و به شهر دریند رسید و از آن جا متوجه ایران شد و «دارا» را چندین بار شکست داد و فارس را تسخیر کرد و از آن جا به قصد هند و چین و اقصای مشرق حرکت کرد و با سران کشورهای دوردست نبرد کرد. پس از فتوحات چشمگیر در هند و قسمتی از چین به خراسان رفت و شهرهای بسیاری با نام اسکندریه بنا نهاد. آن گاه متوجه عراق شد و در شهر زور بیمار شد و درگذشت و او را در تابوت زرین نهادند و به اسکندریه بردند و در آن جا او را به خاک سپردند<sup>۱۲</sup>.

و هستند جماعتی که او را ملکی عادل گفته‌اند، اما با یکی از «اذواء» یمن مطابقت داده‌اند. (اذواء یمن پادشاهانی بودند که در آغاز نام خود کلمهٔ «ذو» می‌افزودند، مانند: ذوفواس، ذوفنون و ذوزین)<sup>۱۳</sup>.

۱۴- دوسوی سرش از مس بود<sup>۲۷</sup>.

پاره‌ای از تفاسیر پس از مطابقت ذوالقرنین با اسکندر مقدونی به شرح جنگ‌های او با دارا و کید هندی و فور هندی نیز پرداخته‌اند و بالاتفاق به ساختن سد مأجوج و مأجوج و رفتن او به سوی آب حیات به همراه خضر نیز اشاراتی دارند<sup>۲۸</sup>.  
در این اواخر بعضی از نویسندگان، نظیر ابوالکلام آزاد، سخت کوشیده‌اند که ذوالقرنین را با کورش پادشاه هخامنشی یکی بدانند و صفاتی را که قرآن کریم برای ذوالقرنین یاد کرده است، و سفرهایی را که برای او عنوان کرده است، برای کورش اثبات کنند و کورش را، بر پایه مطالبی که در کتب عهد عتیق آمده است، مؤمن به خدا و روز جزا بدانند؛ صفات کورش را، که از قول هردوت و مورخان دیگر ثبت شده است، با صفات ذوالقرنین یکی بدانند و سفرهای جنگی کورش را با سفرهای ذوالقرنین یکسان تلقی کنند و شگفت این جاست که این اقوال در تفاسیر نیز راه یافته است<sup>۲۹</sup>.

## ۲- اسکندر در تاریخ -

این مبحث را به دو بخش به شرح زیر تقسیم می‌کنیم:

الف - اسکندر در آثار مورخان مسلمان.

ب - اسکندر در آثار دیگران.

الف - اسکندر در آثار مورخان مسلمان: بررسی آثار مورخان و دانشمندان اسلامی به این نتیجه می‌انجامد که برخی از آنان تحت تأثیر تفاسیر قرآنی نبوده‌اند و تنها با توجه به منابع و مآخذ تاریخی که در دست داشته‌اند در این باب سخن گفته‌اند و به همین جهت در آثار آنان نامی از ذوالقرنین برده نشده است<sup>۳۰</sup>؛ اما تم اکثر مورخان تفاسیر قرآنی را پیش چشم داشته و مطالب خود را بر پایه اعتقادات مفسران رقم زده‌اند. شاید ذکر این نکته ضروری باشد که همگی بر مبنای تاریخ

داستانی ایران، که تا چند ده سال پیش وقوع آن را مسلم می دانسته اند، مطلب نوشته اند و اسکندر را در برابر دارابن دارابن همای بنت بهمن بن اسفندیار گذاشته اند.

اسکندر در نوشته های این دسته از مورخان اسکندر رومی، اسکندرین قیصر، اسکندر ذوالقرنین و اسکندرین فیلفوس (با املاهای مختلف این کلمه) است. و غالباً گفته اند که: فیلقوس پدر اسکندر خراجگزار دارای اکبر بود و چون درگذشت اسکندر در بیست سالگی به جای وی نشست و از پرداخت باج سرباز زد. لشکریان خویش را جمع کرد و به جنگهای بزرگ پرداخت؛ بابل را فتح کرد، پادشاه فارس را شکست داد، دختر او، روشنگ، را به زنی گرفت و پس از این وصلت ایرانیان هواخواه او شدند. اسکندر پس از فتح ممالک مختلف به سوی هند روی آورد و پادشاه هند را کشت و به سوی اقصی نقاط مشرق زمین روانه شد. پس از فتوحات بسیار و بنای شهرهای بسیار با نام اسکندریه به سوی عراق روانه شد. در نزدیکی عراق بیمار شد و درگذشت. او را در تابوت زرین نهادند و به اسکندریه بردند. مدت پادشاهی او دوازده یا چهارده سال بود<sup>۳۱</sup>.

بنضیبا او را از قبیله قحطان یاد کرده و گفته اند که یکی از تابعه یمن روم را فتح کرد و جماعتی از یمنیها را به آنجا منتقل ساخت و اسکندر از اولاد و احفاد آن جماعت است<sup>۳۲</sup>.

جماعتی نیز او را فرزند دارای اکبر می دانند که دارای اکبر پس از فتح روم با دختر ملک روم، فیلاقوس، ازدواج کرد و چون بوی دهان او را ناخوش یافت و معالجه و مداوا نیز کاملاً مؤثر نیفتاد، او را در نهان پیش پدرش بازگردانید و او آبستن اسکندر بود. فیلاقوس این کار را بسیار زشت شرد و کار دختر را مخفی نگاه داشت و چون فرزند دخترش یه دنیا آمد او را به خود منتسب ساخت و اسکندرش نام نهاد. اقا رومیان و بسیاری از اهل انساب این را نمی پذیرند و او را

پسر فیلابوس و از اخلاف عیص بن اسحاق بن ابراهیم می دانند .  
 - ابن العبری نسبت اسکندر را به اردخشست سوم (اردشیر سوم) رسانیده است  
 که او با مادر اسکندر هم بهتر شد و نتیجه این مباشرت اسکندر بود<sup>۳۳</sup> .  
 ب - اسکندر در آثار دیگران<sup>۳۴</sup> : نام این پادشاه مقدونی الکساندر  
 (Alexandre) است و اگر ترتیب تاریخی رعایت شود وی اسکندر سوم در میان  
 پادشاهان مقدونیه است. پدرش فیلیپ دوم و مادرش المپاس است. اسکندر  
 در سال ۳۵۶ ق.م. به دنیا آمد. فیلیپ پس از تربیتهای اولیه او، از ارسطو برای  
 تربیتش دعوت کرد و او را مرتبی فرزند خود ساخت. اسکندر در سال ۳۳۶ ق.م.  
 در سن ۲۰ سالگی به تخت سلطنت نشست. او مردی فوق العاده جاه طلب و اسیر  
 خرافه بود؛ خشم زود بر وی غلبه می کرد و ارسطو نیز به او تلفین کرده بود که  
 شرف مقام بالاتر از همه چیز است. این امر موجب شد که اسکندر حدی برای  
 جهانگیری خود قایل نباشد. نخست قاتلان پدر خویش را تنبیه کرد. آن گاه  
 به جنگهای مختلف در اطراف کشورش پرداخت و تا بخارست امروزی را فتح کرد.  
 پس از به چنگ آوردن غنایم فراوان مجلسی از سرداران و معتمدان خود برای حمله  
 به ایران و مشرق زمین ترتیب داد و سپس با تصویب همان مجلس با عنوان سپهسالار  
 کل یونان برای جنگ با ایرانیان عازم ایران شد. در سال ۳۳۴ ق.م. در ایسوس  
 در برابر داریوش سوم به صف آرایی پرداخت، داریوش را شکست داد و عازم سوره  
 شد و صور و صیدا را فتح کرد و عازم غزه شد. در سال ۳۳۲ ق.م. مصر را فتح کرد  
 و شهر اسکندریه را بنا نهاد. در بهار سال ۳۳۱ ق.م. در گوگمل نزدیک اردبیل بار  
 دیگر با داریوش سوم مواجه شد، داریوش شکست دیگری را پذیرفت و به سوی  
 همدان گریخت. اسکندر بابل و شوش را تسخیر کرد و به سوی تخت جمشید روی  
 آورد. آن گاه در تعقیب داریوش به سوی دامغان رفت. پس از کشته شدن داریوش  
 اسکندر وارد گرگان شد، سپس عزم افغانستان کرد و وارد زرنگ شد و از آن جا

به سوی ترخج رفت و به کنار آموبه رسید. در یکی از جنگها تیر خورد و در تخت روان به سوی سمرقند حرکت کرد. در تعقیب سکاها از سیحون گذشت و چون سکاها عقب نشینی کردند بار دیگر به سمرقند بازگشت و یاز به کنار آموبه رسید و با رخسانه شاهزاده باکتريا (بلخ) ازدواج کرد. جماعتی با توطئه‌ای به فکر کشتن او بودند که مطلب فاش شد، همه گرفتار شدند و پس از محاکمه بطرز فجیعی کشته شدند.

اسکندر در بهار سال ۳۲۷ ق.م. از هندوکش گذشت و عازم هند شد؛ پس از گشودن چند شهر به کنار رود سند رسید، از رود گذشت و در مقابل پروس (فور) پادشاه هند صف آراست و پس از شکست دادن پروس در داخل هند پیش رفت و در ساحل رودخانه‌ای در پنجاب اتراق کرد و چون عبور از رود گنگ به جهت خستگی سربازانش میسر نشد، تصمیم به بازگشت گرفت و از طریق بلوچستان عازم ایران شد، سپس به پاسارگاد و از آنجا به شوش رفت. در شوش با استاتیرا دختر داریوش سوم ازدواج کرد و بزرگان سپاه خود را به ازدواج با ایرانیان ترغیب کرد، از شوش به همدان پایتخت مادها رفت و از آنجا به سوی بابل حرکت کرد. در سال ۳۲۳ ق.م. در سن سی و دو سالگی، که قدری بیش از دوازده سال و نیم سلطنت کرده بود، ظاهراً مسموم شد و درگذشت. تابوتی ساختند و آنرا با ورقه‌های زر پوشاندند و درون آنرا به عطریات گوناگون انباشتند و گردونه‌ای برای حمل تابوت ساختند و او را با شکوه تمام به خاک سپردند.

### ۳- اسکندر و ذوالقرنین در برخی از آثار متقدمان و متأخران

این قسمت را نیز بر دو قسمت اسکندر و ذوالقرنین در آثار منظوم و غیرمنظوم

تقسیم می‌کنیم.



## الف - اسکندر و ذوالقرنین در آثار منظوم

شایع بودن داستان اسکندر در میان مردم موجب شده است که شاعران به این داستان شاخ و برگهایی بیفزایند و آن را قسمتی از یک کتاب و یا نوشته‌ای مستقل قرار دهند و به این ترتیب اسکندرنامه‌ها فراهم آورند. هرچند که این آثار موضوع مقاله‌ای جداگانه و یا مقالات مستقل می‌توانند بود ولی ما می‌کوشیم که به اجمال و به گونه‌ای بسیار مختصر به بررسی این داستان در شاهنامه فردوسی و شرفنامه و اقبالنامه حکیم نظامی بپردازیم.

داستان اسکندر در شاهنامه فردوسی مانند قصه او در تواریخ آغاز شده است، اما مانند روایات مورخان پایان نیافته است و شرح ماجرا از این قرار است:

چون همای چهر آزاد در گذشت، داراب جانشین وی شد و به جنگ فیلقوس رومی شتافت و بر وی پیروز شد و او را خراجگزار خود ساخت. پس از برقراری صلح با فیلقوس دخترش ناهید را به زنی گرفت و چون بوی دهان دخترک را ناخوش یافت او را پیش پدر بازگردانید و ناهید آبتن اسکندر بود. چون فرزند ناهید به دنیا آمد، او را به خود نسبت داد و به تربیت او همت گماشت. اسکندر در ۲۰ سالگی جانشین فیلقوس شد و داراب نیز در گذشت و پسرش دارا به جای او نشست. دارا فرستادگانی پیش اسکندر فرستاد و خواستار باج مرسوم سابق شد. اسکندر از پرداخت خراج سرباز زد و جنگهای میان دارا و اسکندر آغاز گردید. مطلبی که در جنگ اسکندر و دارا تازگی دارد آن است که اسکندر بصورت مردی ناشناس به عنوان فرستاده اسکندر به رسالت نزد او رفت و فرستادگان دارا او را شناختند، اما اسکندر شبانه گریخت و به لشکر خود پیوست. وقتی که جنگ آغاز شد دارا شکست خورد و به جهرم گریخت و باز دوم در اصطخر به استقبال اسکندر رفت، باز متهم شد و به کرمان عقب نشینی کرد و خانواده او به دست اسکندر افتاد. اسکندر با آنان با احترام تمام رفتار کرد و دختر دارا را به زنی گرفت، سپس

به سوی هند رفت و کید و فور هندی را شکست داد. از این جا به بعد داستان از نظر مناطق جغرافیایی بشدت ناهماهنگ و پریشان است، چون فردوسی گفته است که: پس از تسخیر هند به بیت الحرام در آمد و قبیله خزاعه را تار و مار کرد و حکومت آن ناحیه را به اولاد اسماعیل (ع) داد و پس از زیارت حرم به جده شتافت و از طریق جده روی به مصر آورد و به آندلس در آمد و به سوی حبشه رفت. سپس به سوی مغرب لشکر کشید و به سوی چشمه آب حیوان رفت و دوباره به چین برگشت و آن گاه قصد روم کرد. اسکندر در راه بابل بیمار شد و در گذشت و او را به آیین درناپوت نهادند و به سوی اسکندریه بردند.

حکیم نظامی در شرفنامه از تولد اسکندر به دو روایت سخن گفته است: نخست آن که فیلقوس شکارکنان بردشتی می گذشت، بر بالین مادری که در گذشته بود طفلی یافت که انگشت خود را می مکید؛ فرمان داد تا او را برگرفتند و به تربیت او پرداخت و ولیعهد خویش ساخت و در روایت دیگر آورده است که فیلقوس با ماهروی در رزم خاص خود هم بستر شد و نتیجه آن تولد فرزندی به طالع نیکو بود که اخترشناسان پیش بینی کردند که کلید حکومت دنیا به دست او سپرده خواهد شد و فیلقوس وسایل تربیت او را فراهم آورد.

چون اسکندر به جای پدر نشست، نخست مصریان در پیش او از دست زنگیان به تظلم آمدند؛ او برای دفع فتنه به مصر حمله برد و زنگیان را شکست داد، آن گاه عزم دارا کرد و به ارمن لشکر کشید و در مقابل دارا ایستاد و چون سرهنگان دارا وی را به قتل رسانیدند، اسکندر از طریق اصفهان به اصرخر رفت و تاج بر سر نهاد و با روشنگ دختر دارا ازدواج کرد و چون قصد جهانگیری داشت او را به روم فرستاد. از این جا به بعد، مانند شاهنامه فردوسی، مکانهای جغرافیایی طول و عرض خود را از دست داده اند؛ چون حکیم نظامی می گوید: آن گاه سرزمینهای اعراب را یکی پس از دیگری گشود و به زیارت کعبه رفت. از کعبه قصد یمن کرد

و از آن جا به سوی عراق بازگشت. به سوی البرزکوه روان شد و دریند را گشود و سپس عزم هندوستان کرد و از هندوستان به چین رفت. از آن جا به دشت قفقاق آمد و هفت جنگ سنگین با روسها کرد و بر آنان پیروز شد. آن گاه قصد ظلمات کرد و آب حیوان نیافت و نومید بیرون آمد (در این جا داستان شرفنامه به پایان می رسد). نظامی در اقبالنامه راهی نو پیش گرفته است که با کتابهای دیگر مطابقتی ندارد. او هفت حکیم قدیم یونانی را، که از نظر تاریخی با هم همزمان نیستند، در پیش اسکندر گرد آورده است و در باب آفرینش و خرد از قول آنان سخن گفته و انجام کاریک به یک آنان را به نظم کشیده است.

تنها قسمت تاریخ داستانی در اقبالنامه، رفتن اسکندر برای یار دوم به هندوستان و ساختن سد یا جوج و مأجوج در شمال و یازگشتن او به سوی روم است که در راه اجل مهلتش نداده و در گذشته است و او را در تابوتی زرین نهاده اند و به فرمان خودش دستش را از تابوت بیرون گذاشته اند و مشتی خاک بر آن ریخته و منادی از هرسو ندا می داده است که:

ز هر گنج دنیا که در بار بست به جز خاک چیزی ندارد به دست

ب - اسکندر در آثار غیر منظوم

گهگاه در کتابهایی که نه تاریخی اند و نه تفسیر قرآنی، اظهار نظرهایی در باب اسکندر دیده می شود که گاهی، تا بهنجار و غیر قابل باور است، مانند مطالبی که جاحظ بصری درباره او آورده است و مادر او را آدمیزاد و پدرش را از فرشتگان یاد کرده است<sup>۳۷</sup>. و در اغلب موارد بر روایات تفاسیر و تواریخ منطبق است، مانند همه مطالبی که ابواسحاق نیشابوری در کتاب قصص الانبیا در باب ذوالقرنین و وجه ته<sup>۳۸</sup> او و سفرهایش به مشرق و مغرب و رفتن به ظلمات و همراهی با خضر و بنای سد یا جوج و مأجوج نقل کرده است<sup>۳۸</sup> و مانند بسیاری از مطالبی

که بیرونی در کتاب آثار الباقیه آورده است.

ابوریحان در قسمتی از نوشته‌های خود قصه ذوالقرنین را با توجه به تفاسیر قرآنی نقل کرده است و داستان اسکندر را بر پایه منابع تاریخی و وجوه تسمیه ذوالقرنین را همان گونه که مفسران و مورخان یاد کرده‌اند بر شمرده است و در قسمتی دیگر با توجه به اقوال مختلف گاهی او را منذر بن ماء السماء نامیده است و زمانی صعوب بن همال حمیری دانسته و در یک روایت نیز او را ابوکرب، که شمر بن یزید بن افریقتس حمیری باشد، اعلام کرده است و سرانجام او را از اذواء یمن شمرده است.<sup>۳۱</sup>

نویسنده عتوان ذوالقرنین در دایرة المعارف اسلامی بر چهارتن لقب

ذوالقرنین اطلاق کرده است:

- ۱- منذر اکبر بن ماء السماء جد نعمان بن منذر.
- ۲- تبع الاقرن یکی از پادشاهان جنوبی شبه جزیره عربستان.
- ۳- اسکندر کبیر که صورت اسطوره‌ای آن در قرن ششم میلادی پیدا شده است و در آن اسطوره گفته شده است که اسکندر خطاب به خدای تعالی گفت: می‌دانم که دوشاخ را که بالای سر من روئیده است تو مرا دادی، تا بر حکومت همه عالم توانایی پیدا کنم.

۴- گاهی امیر المؤمنین علی (ع) را ذوالقرنین گفته‌اند.<sup>۳۲</sup>

لفت تامه دهخدا اغلب مطالب خود را درباره اسکندر از تاریخ باستان مشیرالدوله پیرنیا اقتباس کرده و توضیحات یوهان فاطع و تاریخ یبغی را نیز بر آن افزوده است و در باب ذوالقرنین نوشته‌های تاریخ بلعمی و تفسیر ابوالفتوح رازی و آثار الباقیه و الجماهر بیروتی و فارسنامه ابن بلخی و المرصع ابن اثیر و دایرة المعارف اسلامی را با ابیاتی از سنایی و نظامی آورده و آن گاه زیر عنوان «ذوالقرنین ثانی» مقاله مفصلی از ابوالکلام آزاد را، که در مجله ثقافت الهند به طبع رسیده است، نقل

کرده است. ابوالکلام آزاد در این مقاله سخت کوشیده است که کورش را بر ذوالقرنین منطبق سازد و به اتکای پیدا شدن مجسمه‌ای از کورش هخامنشی، که دارای دوبال عقاب و دوشاخ قوچ است، اطمینان پیدا کرده است که ذوالقرنین همان کورش است و با توجه به تعبیراتی که در بعضی از کتابهای عهد عتیق آمده، استدلال کرده است که کورش موحد و مورد اعتنای یهودیان است و با عنایت به فتح بابل به دست کورش و حرکتهای او در داخل دولت وسیع هخامنشی به سمت مشرق و مغرب و شمال، دیگر هیچ گونه شکی برایش باقی نمانده است که ذوالقرنین همان کورش کبیر است<sup>۴</sup>.

اخیراً نیز جزوه‌ای با عنوان «ذوالقرنین» یا «تسن چی هوانگ تی» بزرگترین پادشاه چین نوشته شده و در آن با هزار اصرار و ابرام اعلام شده است که دیوار بزرگ چین به طول ده هزار «لی» (در حدود ششصد و هفتاد فرسخ) همان سد رویین ساخته ذوالقرنین است (عنوان کتاب ذوالقرنین است و مطالب آن در باب دیوار چین)<sup>۴</sup>.

#### ۴- رابطه میان ذوالقرنین و اسکندر

اگر با اتکا به گفته‌های مفسران و مورخان و غیر آنان بخواهیم میان اسکندر و ذوالقرنین رابطه‌ای بیابیم به کلاف سردرگمی خواهیم رسید و همه سرنخهای یافته را گم خواهیم کرد.

نویسنده این سطور را عقیده بر آن است که نخست باید صفات و اخلاق ذوالقرنین را از مصحف شریف و صفات و اخلاق اسکندر را از تواریخ استخراج کرد و آن گاه در این باب به قضاوت نشست:

صفات و اخلاق ذوالقرنین در قرآن کریم - از آیات قرآن استنباط می‌شود که ذوالقرنین دارای اخلاق و صفات زیر است:

۱- او فرمانروایی خداپرست، موحد و مؤید به تأیید الهی بوده است.

- ۲- خدای تعالی به او خطاب «با ذالقرنین» فرموده است و برخی به همین جهت او را برخوردار از مقام و منصب پیامبری دانسته‌اند.
- ۳- خداوند او را در تعذیب یا نیکویی کردن به جماعتی که در مغرب به آنان برخورد کرده، مختیر گردانیده است.
- ۴- برای نیکوکاران و مؤمنان از طرف ذوالقرنین وعده گشایش در کار داده شده است.
- ۵- در بین السدین پیشنهاد پرداخت هزینه از طرف مردم را نپذیرفته است و تمکین اعطایی از طرف پروردگار خود را بهتر از هر چیز دیگر شمرده است و از آنان تنها نیروی کار خواسته است و به پایان بردن کار سد را رحمتی از پروردگار خویش اعلام داشته است.
- صفات و اخلاق اسکندر در تواریخ - از بررسی تواریخ صفات و اخلاق زیر برای اسکندر استخراج می‌شود:
- ۱- چابک سواری شمشیرباز و تیرانداز و شکارچی ماهری بود.
  - ۲- کارهای سخت و عملیات خطرناک را دوست می‌داشت و نمی‌توانست در یک جا آرام بگیرد.
  - ۳- برای تحقیقات علمی ارزش قابل بود و هیأتی را برای پیدا کردن سرچشمه نیل مأمور کرد.
  - ۴- بر تخت طلایی می‌نشست و گاهی سر خود را با شاخهای آمون زینت می‌داد.
  - ۵- فردی جاه طلب و تجمل گرا بود.
  - ۶- گاه از تقصیر خطاکاران درمی‌گذشت و زمانی به تنبیه سخت آنان قیام می‌کرد<sup>۴۳</sup>.
  - ۷- شهر «تب» و به روایتی تخت جمشید را آتش زد<sup>۴۴</sup>.

اسکندر بر تخت طلایی می نشست و گاهی سر خود را با شاخهای آمون زینت می داد. اگر این کلام درست است معنی آن چیست؟

توضیحاتی که در باب آمون آوردیم، نشان می دهد که آمون به عنوان رب النوع گاهی به شکلی که دوشاخ بر بالای سر دارد متمثل می شود و اسکندر جاه طلبی است که می خواهد فرزند ارباب انواع باشد؛ از طرف دیگر وقتی سکه های باقیمانده از اسکندر را بررسی می کنیم می بینیم که: این فرزند خدایان علاقه مند بوده است که بصورت خدایان بر روی سکه ها ظاهر شود و تا فتح مصر (در سال ۳۳۲ ق. م.) بزرگ روی سکه های او نیم تنه اسکندر با کلاه از پوست شیر نمه<sup>۵۱</sup> ضرب می شده است. پس از فتح مصر به جای کلاه پوست شیر نمه، بر همان روی سکه، پوست فیل با دوشاخ قوچ که مظهر خدای آمون است، نقش بسته است. سکه های با نقش دوشاخ بر بالای سر اسکندر پس از فتح مصر رواج پیدا کرده و در سالهای باقی مانده از سلطنت اسکندر در قلمرو پهنای او دست به دست گشته است و حتی پس از مرگ اسکندر ضرب سکه با همان شیوه در زمان جانشینان اسکندر مانند کاساندر<sup>۵۲</sup>، آنتیگون<sup>۵۳</sup>، لیزمارک<sup>۵۴</sup> و بطلمیوس<sup>۵۵</sup> ادامه داشته است و محققان گفته اند که نقش صورت سکه های جانشینان اسکندر تصویر حقیقی اسکندر بود و سر آن تصویر با دوشاخ قوچ، که مظهر شاخهای آمون خدای مصر است، تزئین شده بود<sup>۵۶</sup>.

بنابراین سالیان دراز مردم سرزمینهای مختلف اسکندر را با دوشاخ بر روی سکه های او و جانشینانش دیده اند. آن دسته از مردمان که در سرزمینهای زندگی می کرده اند که از آمون، خدای بزرگ مصر قدیم، و شاخهای او اطلاع نداشته اند (مردمان کشورهای بسیاری از سرزمینهای فتح شده به دست اسکندر حتی امروزه هم می توانند مصداق این مقوله باشند) اندک اندک بنحوی باور کرده اند که اسکندر دوشاخ داشته است و به روزگاران بر اسکندر لقب ذوالقرنین داده اند و

طبقه باسواد مردم برای توجیه این امر از این شاخ بدان شاخ پریده و برای ذوالقرنین وجه تسمیه تراشیده‌اند و به جهت فتوحات چشمگیر اسکندر مقدونی، ذوالقرنین را با او یکی دانسته‌اند.

#### یادداشتها

- ۱- سورة كهف (۱۸)، آیات ۸۳-۹۸.
- ۲- كشاف زمخشری، ج ۲، ص ۴۹۷، چاپ دارالفكر.
- ۳- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶ و ۵، ص ۷۶۵، چاپ دارالمعرفه، چاپ دوم، ۱۴۰۸ هـ.ق.
- ۴- تفسیر كبریا امام فخر رازی، ج ۲، ص ۱۶۵، چاپ داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم.
- ۵- تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۹۸، چاپ دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، سال ۱۳۹۲ هـ.ق.
- ۶- كشاف الاسرار، ج ۵، ص ۷۳۵، چاپ دانشگاه تهران.
- ۷- رك: حواشی مربوط به مأخذ بالا و تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۷، ص ۳۸۱، چاپ كتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۲.
- ۸- رك: مأخذ شماره ۳.
- ۹- تفسیر سورآبادی به نقل از قصص قرآن مجید، ص ۲۲۰، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.



- ۱۰- به جهت برهیز از طولانی شدن مطلب، برخی جزئیات مانند: اسکندر بن قیصر ( تفسیری بر عثوری از قرآن مجید . چاپ بنیاد فرهنگ ایران) و اسکندر بن قیصر الرومی (رک شماره ۹) و این که او تنها فرزند پیرزنی بود ( کشف . کشف الاسرار ) و نامش اسکندروس ( تفسیر ابوالفتوح ) و به عربی عمرو بود یا عیاش و یا اسامی دیگر ( ترجمه تفسیر المیزان ، ج ۱۳ ، ص ۶۲۷ ، چاپ بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی ، ۱۳۶۳ ) نقل نشد.
- ۱۱- درباره‌ی از تفاسیر این سلسله نسب به صورت مفصلتری مطرح است که ما حلقه‌های آخر آن زنجیره را انتخاب کردیم.
- ۱۲- از جمله نک : تفسیر کبیر ، ج ۲۱ ، ص ۱۶۴ .
- ۱۳- رک : مأخذ شماره ۴ ، ص ۱۶۴ .
- ۱۴- رک : کشف ، کشف الاسرار ، مجمع البیان ، تفسیر کبیر و منهج الصادقین ، ج ۵ ، ص ۳۷۶ ، چاپ کتابفروشی اسلامیه .
- ۱۵- رک : کشف ، تفسیر کبیر ، تفسیر ابوالفتوح ، مجمع البیان ، منهج الصادقین .
- ۱۶- رک : تفسیر سورآبادی ، کشف ، کشف الاسرار ، مجمع البیان ، تفسیر ابوالفتوح ، تفسیر کبیر و تفسیری بر عثوری از قرآن مجید .
- ۱۷- تفسیر سورآبادی ، کشف ، کشف الاسرار ، مجمع البیان ، تفسیر ابوالفتوح ، تفسیر کبیر ، منهج الصادقین .
- ۱۸- رک : کشف ، کشف الاسرار ، تفسیر ابوالفتوح .
- ۱۹- رک : کشف ، تفسیر کبیر ، منهج الصادقین .
- ۲۰- رک : تفسیر سورآبادی ، تفسیری بر عثوری از قرآن مجید ، مجمع البیان ، کشف الاسرار ، تفسیر ابوالفتوح ، تفسیر کبیر .
- ۲۱- مجمع البیان ، کشف الاسرار ، تفسیر ابوالفتوح ، منهج الصادقین .
- ۲۲- کشف الاسرار ، تفسیر ابوالفتوح ، منهج الصادقین .
- ۲۳- تفسیر ابوالفتوح ، منهج الصادقین .

- ۲۴- تفسیر سوره آبدی، تفسیر کبیر.
- ۲۵- کشف الاسرار، تفسیر ابوالفتوح، تفسیر کبیر.
- ۲۶- تفسیر سوره آبدی، کشف، کشف الاسرار، تفسیر ابوالفتوح، تفسیر کبیر؛  
زمخشری افزوده است که شاید به جهت شجاعت به چنین لقبی ملقب بود و در شجاعت او را  
به قوچی تشبیه کرده اند، امام فخر رازی نیز چنین اشاره ای دارد.
- ۲۷- کشف، کشف الاسرار، تفسیر کبیر؛ مؤلف کشف الاسرار می گوید: وهب متبه  
گفت: دو گوشه پیشانی وی از مس بود و این قولی بعید است.
- ۲۸- رک: تفسیر سوره آبدی به نقل از قصص قرآن مجید، و تفسیر کبیر.
- ۲۹- رک: تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۶۲۶ به بعد.
- ۳۰- از آن جمله از تاریخ یعقوبی، تاریخ الرسل والملوک معروف به تاریخ طبری  
، تجارب الامم ابن مسکویه و تاریخ العبر ابن خلدون می توان نام برد.
- ۳۱- در این نوشته سعی شده است مطالب نزدیک به واقعیت از کتابهای زیر  
استخراج شود:
- تاریخ الرسل والملوک، محمد بن جریر طبری، ج ۱، ص ۵۷۲، چاپ دارالمعارف مصر.  
اخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری (ترجمه صادق نشأت)، ص ۳۱، چاپ بنیاد  
فرهنگ ایران.
- تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج ۱، ص ۱۴۳، چاپ دار صادر و دار بیروت، ۱۹۶۰.
- مروح الذهب، مسعودی، ج ۱، ص ۲۸۸، چاپ مکتبه التجاریه الکبری، ۱۳۸۴.
- غرر اخبار ملوک الفرس، ص ۳۹۹، چاپ کتابخانه اسدی، ۱۹۶۳.
- مجموعه التواریخ والنقص، ص ۵۶، تصحیح ملک الشعراء بهار، به همت محمد  
رضائی، ۱۳۱۸.
- کامل التواریخ، ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۸۲، دار صادر و دار بیروت، ۱۹۶۵.
- تاریخ مختصر الدول، ابن عبری، ص ۱۰۱، ترجمه محمد علی تاج پور و حشمت الله

ریاضی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴.

۶ تاریخ العبر، ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۱۶، ترجمه عبدالمحمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.

تجارب الالام، ابن مسکویه، ج ۱، ص ۳۵، به تحقیق ابوالقاسم امامی، سروش، ۱۳۶۶.

۳۲- رک: مروح الذهب، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳۳- رک: تاریخ مختصر الدول، ص ۱۰۱.

۳۴- مراد از آثار دیگران آثار غیرمسلمانان است که این شرح احوال از کتابهای زیر استخراج شده است:

ایران باستان، کتابهای پنجم، ششم و هفتم (سری جیبی) از ص ۱۲۱۲ تا ص ۱۹۸۶ و چون مشیرالدوله پیرنیا همه مطالب خود را از آثار مورخان یونانی و غربی نقل کرده است، این کتاب از آثار غیرمسلمانان تلقی شده است.

تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۶، ص ۱۱۵، بیعد، چاپ اقبال (در ۲۸ جلد).  
ایران از آغاز تا اسلام، رمن گرشن (ترجمه محمدمین)، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۹۹.

۳۵- داستان اسکندر در شاهنامه (چاپ مسکو) از ج ۷، ص ۶ آغاز می شود و داستان داراب در ج ۶، ص ۳۸۳ آمده است.

۳۶- اقبالنامه، ص ۲۵۹، چاپ وحید دشتگردی.

۳۷- رک: الحیوان، ج ۱، ص ۱۸۸، چاپ داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۶۹.

۳۸- رک: قصص الانبیاء، ص ۳۲۰، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۳۹- رک: آثار الباقیة، ترجمه اکبر داناسرشت، ص ۵۹، بیعد.

۴۰- دایرة المعارف اسلامی، ترجمه عربی، ذیل عنوان «ذوالقرنین».

۴۱- رک: لغت نامه دهخدا، زیر عنوانهای «اسکندر» و «ذوالقرنین».

- ۴۲- ذوالقرنین یا نسن چی هوانگ فی ، نوشته کامبوزیا ، شرکت سهامی انتشار .
- ۴۳- شش مورد اول را می توان در صفحات ۱۱۲-۱۲۷ مجلد ششم تاریخ و بل دورانت ملاحظه کرد .
- ۴۴- ایران باستان ، ج ۳ ، ص ۱۶۵۰ .
- ۴۵- تاریخ تمدن ، ج ۶ ، ص ۱۱۵ .
- ۴۶- همان مأخذ ، ص ۱۱۵ .
- ۴۷- ایران باستان ، ص ۱۳۵۷ .
- ۴۸- همان مأخذ ، ص ۱۷۴۰ .
- ۴۹- برای موارد مختلف رک : ایران باستان ، ص ۱۹۲۸ .
- ۵۰- رک : تاریخ تمدن ، ج ۶ ، ص ۱۲۷ .
- ۵۱- Nemc نام محلی در یونان که هراکلس بواسطه قدرت بنتی شیرهای آن محل را به دست خود خفه کرد .
- ۵۲- Cassandre پس از کشته شدن پردیکاس به نیابت سلطنت رسید و با تسالونیک خواهر اسکندر ازدواج کرد و در سال ۳۰۱ ق.م. به سلطنت مقدونیه و یونان رسید .
- ۵۳- Antigone یکی از سرداران اسکندر بود که در تقسیم ممالک متصرفی اسکندر فرمانروایی پافعیلی و قریکیه و لیکیه نصیب گردید . ولی حس جاه طلبی او به حدی بود که به آن تواحی اکتفا نکرد و پس از جنگهای متوالی قسمت مهمی از ایالات داخلی ایران و آسیای صغیر و سوریه و فینیقیه را ضمیمه فرمانروایی خود ساخت و در سال ۳۰۶ ق.م. خود را رسماً شاه خواند .
- ۵۴- Lysimaque یکی از سرداران اسکندر بود که به سلطنت تراکیه رسید (۲۸۱-۳۲۳ ق.م.) .
- ۵۵- Ptolemee یکی دیگر از سرداران اسکندر که پس از تقسیم متصرفات بین سردارانش مملکت مصر به او واگذار شد . وی مؤسس سلسله بطالمه بود (۲۸۵-۳۲۳ ق.م.) .
- ۵۶- رک : سکه شناسی ، ص ۱۳۴ ، انتشارات دانشگاه تهران .